

با سلام. خلاصه غزل ۱۸۲ و ابیاتی از مثنوی، تفسیر شده در برنامه ۹۴۵.

در میان عاشقان عاقل مباح
خاصه در عشق چنین شیرین لقا
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲

در حلقه عاشقان که راه زنده شدن به خدا را انتخاب کرده‌اند و روی خودشان کار می‌کنند و لحظه‌به‌لحظه فضاگشایی می‌کنند، عاقل کسی که من‌ذهنی دارد و برحسب همانیدگی‌ها و سبب‌سازی‌های من‌ذهنی می‌بیند، نباید بیاید. مخصوصاً در عشق چنین باشنده‌ای که ملاقاتش این قدر شیرین است. این دستور عرفانی از طرف مولاناست.

عقل جزوی، گاه چیره، گه بگون
عقل کلی، ایمن از ریب المنون
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

عقل جزوی عقل همانیدگی‌هاست. وقتی همانیدگی را به‌دست می‌آورد موفق می‌شود، چیره است و وقتی همان همانیدگی را از دست می‌دهد، سرنگون می‌شود. ما این عقل را باید کنار بگذاریم و با عدم کردن مرکزمان وصل به عقل کلی شویم که تمام کائنات را اداره می‌کند و از حوادث ناگوار ایمن هست.

دور بادا عاقلان از عاشقان
دور بادا بوی گلخن از صبا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲

عاشقان باید خودشان را از عاقلان دور کنند، برای این که عاشقان هر لحظه فضاگشایی می‌کنند، و وصل به زندگی می‌شوند، منشأ باد زنده‌کننده صبا هستند و با ارتعاش انسان‌های دیگر را به زندگی زنده می‌کنند و شادی زندگی را در جهان پخش می‌کنند، اما ارتعاش مرکز همانیده عاقلان که مثل تون حمام است، پر از درد و سیاهی و جهل و مخرب است و به هر چیزی بخورد پژمرده می‌کند و به هیچ‌وجه سامان بخش نیست.

عاقلان، اشکسته‌اش با اضطرار
عاشقان، اشکسته با صد اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۰

عاقلان من‌ذهنی با اختیار خود شکسته نمی‌شوند، بلکه با زور و تنبیه زندگی این قدر باید درد بکشند و آسیب ببینند، تا بفهمند که عقلشان غلط است و همانیدگی‌ها نباید در مرکزشان باشد، اما عاشقان با صد تا اختیار که دارند، همانیدگی‌هایشان را می‌اندازند و شکسته و صفر می‌شوند و کارگاه خداوند می‌شوند.

گر در آید عاقلی گو: راه نیست
ور در آید عاشقی صد مرحبا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲

اگر عاقلی که از جنس همانیدگی‌هاست و از طریق همانیدگی‌ها و دردها فکر می‌کند، به میان عاشقان بیاید، راه نده، ولی کسی که مرکزش عدم است و هر لحظه در اطراف اتفاق این لحظه فضا باز می‌کند و به آموزش‌های مولانا معتقد است و عمل می‌کند. صد بار خوش آمد بگو.

گر شوی تمییزده را ناسپاس
بجهد از تو خطرت قبله‌شناس
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

یکی از خاصیت‌های عاشقی سپاسگزاری و جبران است. عاشقان قدر فضای گشوده‌شده را می‌دانند و این که می‌توانند با فضاگشایی به خداوند وصل شوند و از من‌ذهنی خارج شوند شکر می‌کنند، اما عاقل من‌ذهنی با نگه داشتن همانیدگی‌ها در مرکزش، تسلیم وضعیت‌ها می‌شود، قانون جبران را رعایت نمی‌کند، ناسپاس خداوند می‌شود؛ در نتیجه خاصیت قبله‌شناسی از آن‌ها می‌پرد و به قبله دیو روی می‌آورند.

عقل تا تدبیر و اندیشه کند
رفته باشد عشق تا هفتم سما
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲

عقل تا بیاید برحسب دانش ذهنی فکر کند، سبب‌سازی کند، کتاب بخواند که چگونه راهی پیدا کند به حضور زنده شود، عاشق از طریق فضاگشایی به ورای هر چیزی که به ذهن می‌رسد، رفته و از جهان فرم رها شده‌است .
آیا ما می‌خواهیم با تدبیر و اندیشه و سبب‌سازی به خدا برسیم یا با فضاگشایی به وسیلهٔ تدبیر خداوند؟

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تدبیر به تقدیر خداوند نماند
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۶۵۲

من ذهنی تدبیر می‌کند، فکر می‌کند ولی تقدیر را نمی‌داند. نمی‌داند که این فکر در مقابل قضا و کن فکان چجوری می‌سنجد. ما فکر می‌کنیم صلاحمان در هرچه بیشتر بهتر است، درحالی‌که صلاح ما در تن دادن به تقدیر خداوند به قضا و کن فکان است. فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز می‌کنیم و پیغامش را می‌گیریم تا متوجه شویم که تدبیر ما در من ذهنی غلط بوده و تدبیر و اندیشهٔ ما شبیه تقدیر خداوند نیست .

عقل تا جوید شتر از بهر حج
رفته باشد عشق بر کوه صفا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۲

عقل می‌خواهد یک شتر پیدا کند، یعنی یک فکر و یک سبب‌سازی ذهنی یا بهترین باور و الگوها را پیدا کند تا به خانهٔ خدا برسد، اما عاشق می‌داند خانهٔ خدا درون خالی شده از هم‌هویت‌شدگی‌هاست و با فضاگشایی و شناسایی همانندگی‌ها و انداختن آن‌ها خودش را به‌صورت خدایت و هشیاری حضور از همانندگی‌ها آزاد می‌کند .

جهد فرعون‌ی چو بی توفیق بود
هر چه او می‌دوخت، آن تفتیق بود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰
-تفتیق: شکافتن

ما اگر با عقل من‌ذهنی و همانندگی‌ها کار کنیم، پس از مدتی می‌بینیم کارمان خراب شد، بی‌توفیق بود. برای این‌که ما فضا را باز کنیم، با خرد زندگی فکر و عمل کنیم و بدانیم که جهد فرعون‌ی و من‌ذهنی به جایی نمی‌رسد.

عشق آمد این دهانم را گرفت
که گذر از شعر و بر شعر آ
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۲

وقتی فضا را باز می‌کنیم، هشیاری خالصی که از جنس هشیاری ذهنی نیست، در ما انباشته می‌شود.
فکرهای همانندگی‌گند می‌شوند و مرکز ما عدم می‌شود و حسّ یکتایی می‌کنیم؛ دراین‌صورت عشق می‌آید و ذهن ما را خاموش می‌کند تا متوجه بشویم که حرف زدن و جمله‌نویسی برحسب ذهن بی‌فایده است. عقل من‌ذهنی عقل خراب‌کاری‌ست و باید از این نظم ذهنی بگذریم تا این آفتاب هدایت از درون ما طلوع کند و ما را به خودش زنده کند.

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

انسان در صبح است. خیلی نزدیک است به زمانی که بتواند به بی‌نهایت خداوند زنده شود. فقط باید ذهنش را خاموش کند. خداوند می‌کوشد تا همانندگی‌های ما را از بین ببرد. ما باید فضا را باز کنیم و خاموش باشیم .

با سپاس فروان از برنامهٔ گنج حضور 🌺🙏

رقیبه اردبیل